

بنیان‌های فرهنگ ایران - ۱

جلال‌الدین بلخی

تصحیح، حرکت‌گذاری و توضیحات

مهدی کمپانی زارع

مَثْنَوِی مَعْنَوِی

نگارخانه

نشر نگاه معاصر

## فهرست مطالب

□ مقدمه ..... ۶۱

### مَجَلَدِ اَوَّلِ از مثنوی

- حکایتِ عاشقِ شدنِ پادشاه بر گنیزک و بیمار شدنِ گنیزک و تدبیر در صِحَّتِ او ..... ۹۱
- ظاهر شدنِ عَجَزِ حَکیمان از معالجه‌ی گنیزک و روی آوردنِ پادشاه به درگاهِ اله و در خواب دیدنِ او ولی‌ای را ..... ۹۲
- از خداوندِ ولیُّ التَّوْفِیْقِ دَرخواستنِ تَوْفِیْقِ رِعَايَتِ اَدَبِ دَر هَمِه حَالِهَآ و بِيَانِ کَرْدَنِ وَاخَامَتِ ضَررِهَآیِ بی‌ادبی ..... ۹۳
- مُلَاقَاتِ پادشاه با آن ولی که در خَوَاتَشِ نمودند ..... ۹۳
- بُرْدَنِ پادشاه آن طَبِیبِ را بر سر بیمار، تا حالِ او را ببیند ..... ۹۴
- خِلْوَتِ طَلَبِیدَنِ آن ولی از پادشاه جهتِ دریاقتنِ رَنجِ گنیزک ..... ۹۶
- دَریاقتنِ آن ولی رَنجِ را و عَرَضِ کَرْدَنِ رَنجِ او را پِیشِ پادشاه ..... ۹۷
- فَرستادنِ پادشاه رَسولانِ به سمرقند به آوردنِ زَرگَر ..... ۹۷
- بِيَانِ آنکه کُشتنِ و زَهْرِ دادنِ مَرْدِ زَرگَر به اِشَارَتِ الهی بود نه به هَوَايِ نَفْسِ و تَأَمَلِ فَايَسِد ..... ۹۹
- حِکَايَتِ بَقَالِ و طوطی و روعَنِ رِیختنِ طوطی در دُکَان ..... ۱۰۰
- دَاستانِ آن پادشاهِ جَهودِ که نَصْرانِیَانِ را می‌کُشت از بَهرِ تَعَصُّب ..... ۱۰۳
- اَمُوختنِ وزیرِ مکرِ پادشاه را ..... ۱۰۴
- تَلَبِیسِ وزیرِ با نَصارا ..... ۱۰۴
- قَبولِ کَرْدَنِ نَصارا مَکَرِ وِزیرِ را ..... ۱۰۵
- مَتَابَعَتِ نَصارا وِزیرِ را ..... ۱۰۵
- قِصَّه‌ی دیدنِ خَلِیفه لیلی را ..... ۱۰۷

- رنجورشیدن این هلال و بی‌خبری خواجه‌ی او از رنجوری او از تحقیر و ناشناخت، و واقف‌شدن دل مصطفی علیه السلام از رنجوری و حال او و افتقاد و عیادت رسول علیه السلام این هلال را... ۱۱۰۹
- در آمدن مصطفی علیه السلام از بهر عیادت هلال در ستورگاہ آن امیر و نواختن مصطفی هلال را رضی الله عنه ..... ۱۱۱۰
- در بیان آنکه مصطفی علیه السلام شنید که عیسی علیه السلام بر روی آب رفت فرمود: «لَو اَزْدَادَ یَقِیْنُهُ لَمَشَى عَلَی الْهَوَاءِ» ..... ۱۱۱۱
- داستان آن عجزه که روی زشت خویشتن را جندره و گلگونه می‌ساخت و ساخته نمی‌شد و پذیرا نمی‌آمد ..... ۱۱۱۳
- داستان آن درویش که آن گیلانی را دُعا کرد که خدا تو را به سلامت به ... ۱۱۱۳
- صفت آن عجز ..... ۱۱۱۴
- قصه‌ی درویش که از آن خانه هرچه می‌خواست، می‌گفت: نیست ..... ۱۱۱۴
- رجوع به داستان آن کمپیر ..... ۱۱۱۵
- حکایت آن رنجور که طیب در او اومیدِ صِحَّتِ ندید ..... ۱۱۱۶
- رجوع به قصه‌ی رنجور ..... ۱۱۱۷
- قصه‌ی سلطان محمود و غلام هندو ..... ۱۱۲۰
- لیسَ لِلْمَاضِیْنَ هَمُّ الْمَوْتِ اِنَّمَا لَهُمْ حَسْرَةُ الْقَوْتِ ..... ۱۱۲۳
- بار دیگر رجوع کردن به قصه‌ی صوفی و قاضی ..... ۱۱۲۴
- طیره شدن قاضی از سبیلی درویش و سرزنش کردن صوفی قاضی را ..... ۱۱۲۸
- جواب دادن قاضی صوفی را ..... ۱۱۲۹
- سؤال کردن آن صوفی، قاضی را ..... ۱۱۳۰
- جواب گفتن آن قاضی، صوفی را ..... ۱۱۳۰
- باز سؤال کردن صوفی از آن قاضی ..... ۱۱۳۲
- جواب قاضی سؤال صوفی را و قصه‌ی ترک و درزی را مثل آوردن ..... ۱۱۳۲
- قال النَّبِیُّ عَلَیْهِ السَّلَامُ «اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰی یَلْقُنُ الْحِکْمَةَ عَلٰی لِسَانِ الْوَاعِظِیْنَ بِقَدْرِ هِمِّ الْمُسْتَمِیْعِیْنَ» ..... ۱۱۳۲
- دعوی کردن ترک و گرو بستن او که درزی از من چیزی نتواند بردن ..... ۱۱۳۳
- مضاحک گفتن درزی و ترک را از قوت خنده بسته شدن دو چشم تنگ او و ..... ۱۱۳۴
- گفتن درزی ترک را: هی خاموش! که اگر مضاحک دگر گویم قبات تنگ آید ..... ۱۱۳۵
- بیان آنکه بیکاران و افسانه‌جویان مثل آن ترک اند و عالم غرار غدار همچو آن درزی و شهوات و زبان، مضاحک گفتن این دنیاست و عمر همچون آن اطلس پیش این درزی جهت قبا بقا و لباس تقوا ساختن ..... ۱۱۳۶

- مثل ..... ۱۱۳۶
- باز مکرر کردن صوفی سؤال را ..... ۱۱۳۷
- جواب دادن قاضی، صوفی را ..... ۱۱۳۷
- حکایت در تقریر آنکه صبر در رنج کار سهلتر از صبر در فراق یار بود ..... ۱۱۳۸
- مثل ..... ۱۱۳۹
- باقی قصه‌ی فقیر روزی طلب بی‌واسطه‌ی کسب ..... ۱۱۴۱
- قصه‌ی آن گنج‌نامه: که پهلوی قبه‌ای روی به قبله کن و تیر در گمان نه و بیانداز، آنجا که اُفتد گنج است ..... ۱۱۴۴
- تمامی قصه‌ی آن فقیر و نشان جای آن گنج ..... ۱۱۴۵
- فاش شدن خبر این گنج و رسیدن به گوش پادشاه ..... ۱۱۴۶
- نومید شدن آن پادشاه از یافتن آن گنج و ملول شدن او از طلب آن ..... ۱۱۴۶
- باز دادن پادشاه گنج‌نامه را به آن فقیر که بگیر، ما از سر این برخاستیم ..... ۱۱۴۷
- حکایت مرید شیخ حسن خرقانی قدس الله سره ..... ۱۱۵۰
- پرسیدن آن وارد از حرم شیخ که شیخ کجاست؟ کجا جویم؟ و جواب نافرجام گفتن حرم ..... ۱۱۵۱
- جواب گفتن مرید و زجر کردن مرید آن طعانه را از کُفر و بیهوده گفتن ..... ۱۱۵۱
- واگشتن مرید از وثاق شیخ و پرسیدن از مردم و نشان دادن ایشان که شیخ به فلان بیشه رفته است ..... ۱۱۵۳
- یافتن مرید مُراد را و ملاقات او با شیخ نزدیک آن بیشه ..... ۱۱۵۴
- حکمت در «اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً» ..... ۱۱۵۵
- معجزه‌ی هود علیه السلام در تخلُّص مؤمنانِ اُمّت به وقت نزول باد ..... ۱۱۵۷
- رجوع کردن به قصه‌ی قبه و گنج ..... ۱۱۵۹
- اِنَابَتِ آن طالبِ گنج به حق تعالی بعد از طلب بسیار و عجز و اضطرار که ای ولی الاظهار! تو کن این تهن را آشکار ..... ۱۱۶۱
- آواز دادن هاتِف مر طالبِ گنج را و اعلام کردن از حقیقت اسرار آن ..... ۱۱۶۳
- حکایت آن سه مسافرِ مسلمان و ترسا و جهود که به منزل قوتی یافتند و ترسا و جهود سیر بودند گفتند: این قوت را فردا خوریم، مسلمان صائم بود، گرسنه ماند از آن که مغلوب بود ..... ۱۱۶۵
- حکایت اُشتر و گاو و قُح که در راه بند گیاه یافتند هر یکی می‌گفت: من خورم ..... ۱۱۶۸
- مثل ..... ۱۱۶۹
- جواب گفتن مسلمان آنچه دید به یارانش جهود و ترسا و حسرت خوردن ایشان ..... ۱۱۶۹

که او آن تدبیر نکرده باشد، «و یُرْفُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»، «العبد یدبر و الله یقدر»، و بُود که بنده را و هم بندگی بُود که مرا از غیر این در برساند اگرچه من حلقه‌ی این در می‌زنم، حق تعالی او را هم از این در روزی رساند، فی‌الجمله این همه درهای یک سرای است، مع تقریر ..... ۱۲۴۶

— حکایت آن شخص که خواب دید که آنچه می‌طلبی از یسار به مصر وفا شود آنجا گنجی است در فلان محله در فلان خانه، چون به مصر آمد کسی گفت: من خواب دیده‌ام که گنجی است به بغداد در فلان محله در فلان خانه نام محله و خانه‌ی این شخص بگفت آن شخص فهم کرد که آن گنج در مصر گفتن جهت آن بود که مرا یقین کنند که در غیر خانه‌ی خود نمی‌باید جست‌و‌جی ولیکن این گنج یقین و مُحَقَّق جز در مصر حاصل نشود ..... ۱۲۴۸

— سبب تأخیر اجابتِ دعای مؤمن ..... ۱۲۴۹

— رجوع کردن به قصه‌ی آن شخص که به او گنج نشان دادند به مصر و بیان تَضَرُّعِ او از درویشی به حضرتِ حق ..... ۱۲۴۹

— رسیدن آن شخص به مصر و شب بیرون آمدن به کوی از بهر شبکوی و گدایی و گرفتن عَسَسِ او را و مُرادِ او حاصل شدن از عَسَسِ بعد از خوردن رَخمِ بسیار، «و عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ»، و قوله تعالی: «سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا»، و قوله تعالی: «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا»، و قوله علیه‌السلام: «إِشْتَدَىٰ أَرْمَةٌ تَنْفَرَجِي»، و جَمِيعُ الْقُرْآنِ وَ الْكُتُبِ الْمُنَزَّلَةِ فِي تَقْرِيرِ هَذَا ..... ۱۲۵۰

— بیان این خبر که «الْكَذِبُ رَيْبَةٌ وَ الصِّدْقُ طَمَآنِينَةٌ» ..... ۱۲۵۱

— مَثَل ..... ۱۲۵۴

— بازگشتن آن شخص شادمان و مُراد یافته و خُدای را شکرگویان و سجده‌کنان و حیران در غرایبِ اشاراتِ حَقِّ و ظُهورِ تأویلاتِ آن در وجهی که هیچ عقلی و فهمی بدانجا نرسد ..... ۱۲۵۴

— مُکَرَّر کردن برادران پند دادن بزرگین را و تاب ناآوردن او پند را و درزمیدن او از ایشان و شیدا و بی‌خود رفتن و خود را در بارگاه پادشاه انداختن، بی‌دستوری خواستن، لیک از قَرطِ عشق نه از گُستاخی و لاأبالی، الی آخره ..... ۱۲۵۶

— مَفْتُون شدن قاضی بر زَنِ جوچی و در صندوق ماندن و نایبِ قاضی صندوق را خریدن، باز سال دُوم آمدن زَنِ جوچی بر اُمیدِ بازی پارینه و گفتنِ قاضی که مرا آزاد کن و کسی دیگر را بجوی الی آخر القصة ..... ۱۲۵۹

— رفتن قاضی به خانه‌ی زَنِ جوچی و حلقه زدن جوچی به حَشم بر در و گُریختنِ قاضی در صندوق الی آخره ..... ۱۲۶۰

— آمدن نایبِ قاضی میانِ بازار و خریداری کردن صندوق را از جوچی الی آخره ..... ۱۲۶۲

— در تفسیر این خَبَر که مصطفی صلواتُ الله علیه فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ» تا منافقان

طعنه زدند که بس نبودش که ما مُطِعی و چاکری نمودیم او را چاکری کودکی خِلم‌آلودمان هم می‌فرماید الی آخره ..... ۱۲۶۳

— بازآمدن زَنِ جوچی به حَکمه‌ی قاضی سالِ دوم بر اُمیدِ وظیفه‌ی پارسال و شناختن قاضی او را، الی اتمامه ..... ۱۲۶۴

— بازآمدن به شَرَحِ قصه‌ی شاهزاده و مُلازمتِ او در حضرتِ شاه ..... ۱۲۶۵

— در بیان آنکه دوزخ گوید که قنطره‌ی صراط بر سرِ اوست: ای مؤمن! از صراطِ زودتر بگذر، زود بشتاب تا عَظَمَتِ نورِ تو آتش ما را نکشد، «جُزْ يَا مُؤْمِنٌ فَإِنَّ نَوْرَكَ أَطْفَأُ نَارِي» ..... ۱۲۶۶

— مُتَوَقِّف شدن بزرگین از شهزادگان و آمدن برادرِ میانین به جنازه‌ی برادر که آن کوچکین صاحب فرّاش بود از رنجوری و نواختنِ پادشاه میانین را تا او هم لَنگِ احسان شد، مانند پیش پادشاه، صد هزار غنایم غیبی و عینی بدو رسید از دولت و نظر آن شاه، مع تقریر بعضه ..... ۱۲۶۷

— و سوسه‌ای که پادشاه زاده را پیدا شد از سببِ اِسْتِغْنَائِي و گشفی که از شاه دل او را حاصل شده بود و قَصِدِ ناشکری و سرکشی می‌کرد، شاه را از راهِ الهام و سر خبر شد، دلش درد کرد، روح او را رَخمی زد چنانکه صورتِ شاه را خبر نبود الی آخره ..... ۱۲۷۳

— خطابِ حَقِّ تعالی به عزرائیل که تو را رَحِمِ بر که بیشتر آمد از این خلاق که جانیشان قبض کردی؟ و جَوَابِ دادن عزرائیل حضرت را ..... ۱۲۷۴

— گراماتِ شیخ شیبانِ راعی قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ العَزِيز ..... ۱۲۷۵

— رُجوع کردن به قصه‌ی پَروردنِ حَقِّ تعالی نمرود را بی‌واسطه‌ی مادر و دایه در طفلی ..... ۱۲۷۶

— رُجوع کردن بدان قصه که شاهزاده رَخمِ خورد از خاطرِ شاه، پیش از استکمالِ فضایلِ دیگر از دنیا برفت ..... ۱۲۷۸

— وصیت کردن آن شخص که بعد از من او بَرَدِ مالِ مرا از سه فرزند من که کاهل‌تر است ..... ۱۲۷۸

— مَثَل ..... ۱۲۷۹

## مقدمه

### ۱. نگاهی گذرا به زندگی مولانا جلال‌الدین

مولانا جلال‌الدین محمد بن محمد بن حسین خطیبی بلخی در ششم ربیع‌الاول سال ۶۰۴ ق (سی‌ام سپتامبر ۱۲۰۷) در بلخ که یکی از شهرهای خراسان بزرگ بود، متولد شد. مادر وی مؤمنه‌خاتون از خاندان فقیهان و سادات سرخس بود که در خانه به بی‌علوی شهرت داشت. پدر وی بهاء‌ولد مشهور به سلطان‌العلماء بود. برخی بهاء‌ولد را از نسل ابوبکر دانسته‌اند که مطابق بررسی برخی از محققان این انتساب کاملاً محل بحث و اشکال است.<sup>۱</sup> بهاء‌ولد در وعظ و خطابه مهارت و استادی تمام داشت و از آنجا که به کتاب الهی و احادیث نبوی و اقوال مشایخ صوفیه علاقه و احاطه قابل توجهی داشت، مجلس وعظش مخاطبان بسیار داشت. وی در بیان اعتقادات خود به هیچ‌روی اهل ملاحظه‌کاری نبود و انتقادات خود را نیز به صریح‌ترین وجهی ابراز می‌داشت. انتقادات وی بیش از همه گریبان اهل فلسفه و کلام را می‌گرفت و از نقد و تحقیر این جماعت اندکی فروگذار نمی‌کرد. وی در این میان به خُرده‌گیری از فخر رازی، متکلم اشعری هم‌روزگار خود علاقه خاصی داشت. هرچند در زمان مهاجرت بهاء‌ولد و خاندان وی (۶۱۶ یا ۶۱۷ ق) فخر رازی (م ۶۰۶ ق) زنده نبوده که موجبات چنین مهاجرت اجباری‌ای را مهیا کند، اما مثنی بی‌باکانه وی در مقابله با اهل قدرت و علمای نزدیک به آنان از عوامل این هجرت بوده است. پاره‌ای از گزارش‌ها از زندگی وی بیانگر این مطلب است که در سال‌های پایانی حضور وی در بلخ چنان عرصه بر وی تنگ شده بود که برای وعظ و خطابه به شهرهای مجاور می‌رفت. البته نباید نزدیک بودن حمله خانمان‌سوز صحراگردان مغول را که چونان آتشی در راه بود نادیده گرفت. باری گفته‌اند که وی در مسیر مهاجرت خود ابتدا به نیشابور رسید و در این شهر به دیدار شیخ فریدالدین عطار نیشابوری شتافت. این‌گونه دیدارها در میان اهل تصوف امری رایج بود، بویژه اینکه مشهور است در میان این دو اشتراک طریقتی نیز وجود داشته و هر دو از سلسله کُبرویه و از پیروان شیخ نجم‌الدین کُبری بوده‌اند. در این دیدار

۱. مولانا جلال‌الدین (زندگی، فلسفه و...)، ص ۸۱ به بعد.